

## بافت تاریخی یا پهنه تاریخی؛

رسانه‌ها؛ عامل فعال سازی سیستم عصبی بافت تاریخی.

سید محمد بهشتی

مجله چیدمان

۱۴ مرداد ۱۳۹۴

**سید محمد بهشتی** متولد ۱۳۳۰ در تهران، رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، عضو شورای عالی میراث فرهنگی و گردشگری و رئیس کمیته ملی ایکوم ایران است. وی پیش از این معاون وزیر و رئیس سازمان میراث فرهنگی، مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی، و مدیر جشنواره فیلم فجر بوده است. وی دارای کارشناسی ارشد معماری از دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد و عضو پیوسته فرهنگستان هنر است.

**چیدمان:** در بحث حفاظت جریان‌های موازی وجود دارند مثل نظام مهندسی، میراث فرهنگی، شهرداری و... که در عمل به موازی کاری منجر شده و مخل کار هم می‌شوند. شهرداری در بافت تاریخی دخالت می‌کند و نظام مهندسی مجوز نمی‌دهد، در حالی که همه جای دنیا شهرداری هست و میراث فرهنگی. به این معنی که ما داریم، وجود ندارد. شهرداری است و تکلیف بافت مثل بقیه شهر مشخص است. با توجه به حضور شما در رده سیاست‌گذاری کشور چرا مدیریت حفاظت در کشور به جای اینکه هم‌افزا باشند با یکدیگر تقابل دارند و در برابر هم ایستادگی می‌کنند و چرا روند حفاظت کند پیش می‌رود؟ چگونه می‌توان بحث حفاظت از آثار تاریخی را تبدیل به قانون کرد؟

مباحث مختلفی در مسئله بافت‌های تاریخی وجود دارد که هر یک باید در سرفصل خودش بررسی شود. پیش از همه اینکه اصطلاح بافت تاریخی بر چه دلالت دارد؟ آنچه که به شکل عرفی فهمیده می‌شود و به تلقی جامعه تخصصی در حوزه مدیریتی مبدل شده این است که بافت تاریخی یعنی بخشی از شهر که بناهای تاریخی در آن وجود دارد. بنابراین آن را به صورت لکه‌ای از شهر می‌بینند که شاخصه آن سابقه تاریخی است. در صورتیکه این تلقی اگر صحیح بود، افرادی که این اصطلاح را در گذشته وضع کرده‌اند می‌توانستند به جای اصطلاح «بافت تاریخی» از اصطلاح «پهنه تاریخی» استفاده کنند. اما وقتی «بافت تاریخی» وضع شد، واژه بافت با دقت و وسواس انتخاب شد؛ بافت یعنی موجودیتی در هم تنیده که از تار و پود بافته شده است، یعنی حائز کیفیتی از زندگی و دلالت‌های تاریخی و فرهنگی و طبیعی که عملاً در حیات شهرها و روستاها تنیده شده و آشکارا قابل مشاهده و مطالعه است. اگر برای بافت تاریخی بخواهیم مترادفی بیاوریم بهتر است بگوییم شهر تاریخی. بدین ترتیب میان آن پهنه از شهر که در یک بستر طبیعی - تاریخی و مبتنی بر فعل و انفعالات ناشی از تجربه طولانی مدت تعامل با محیط شکل گرفته، با آن بخش که بواسطه دستاوردهای تمدن مدرن قابل زیست شده، تفاوت ماهوی قائل می‌شویم. به عبارت

دیگر در شهر تاریخی یا بافت تاریخی مکان در خود شواهدی نهفته دارد که به کیفیتی درهم تنیده و تاریخی از زیست شهادت می‌دهد که بقیه پهنه شهر خالی از آن است. بنابراین بافت تاریخی دیگر یک پهنه از پهنه‌های شهر نبوده و به صفتی مهم ممتاز است.

متکی بر همین کیفیت خاص است که وقتی می‌خواهیم شهرهای قدیمی جهان را مشاهده و بررسی کنیم به سراغ بخش‌های جدید و نوساز آن نمی‌رویم. زیرا عملاً برآمده از مقتضیات دوره مدرن هستند، و به همین اعتبار به هم شبیه‌اند. حال آنکه همین شهرها به اعتبار ویژگی‌هایی که در بافت تاریخی خود به نمایش درمی‌آورند، از همدیگر مشخص و متمایز می‌شوند. پس شهر فاس را از پاریس می‌توان تشخیص داد. از این جهت می‌توان گفت انعکاس کجایی شهر در بافت تاریخی تبلور می‌یابد.

متأسفانه در دوره توسعه به شیوه مدرن این اتفاق افتاده است که در شهرها بین پهنه‌های جدید و بافت تاریخی تعارض پدید می‌آید. مانند این که شما بخواهید میزی بزرگ و سنگین را در اتاقی که فرش بسیار نفیسی کف آن پهن است وارد کنید. مقتضیات خوردن و نشستن بر سر میز نه تنها پیرو انتظام و ویژگی‌های فرش نیست بلکه گاه موجب تضاد و گاه انفعال فرش بودن فرش می‌شود. حاصل آن که دیگر فرش در آن اتاق دیده نمی‌شود و رفته رفته در وضعیت نامطلوب قرار می‌گیرد؛ مثلاً با کفش بروی آن راه می‌روید و یا پایه‌های میز به آن صدمه می‌زند و یا حاشیه و تزئینات مرکز آن دیگر نقش خود را ایفاء نمی‌کنند. به تدریج نسبت به آن فرش ناخشنود خواهید شد. به پیروی از همین مثال می‌بینیم که بخش زنده و فعال شهر بر اثر برنامه‌ریزی‌های تازه و متفاوت از قبل به بخش‌های نوساز منتقل می‌شود و به این ترتیب پهنه‌های جدید واجد منزلت مکانی می‌شوند. به دنبال آن منزلت مکانی بخش‌های تاریخی رو به افول و تضعیف می‌رود؛ طوری که در ذهنیت اهل شهر سکونت در بافت تاریخی مترادف است با تنزل منزلت اجتماعی. عملاً به مرور ساکنین اصیل بافت‌های تاریخی زادگاه و منزل آباء و اجدادی خود را تخلیه کرده و به پهنه‌های نوساز شهر کوچ می‌کنند؛ چراکه بیشتر اقبال ممتاز شهری که مولد مظاهر فرهنگی - مدنی هستند تمایل به سکونت در مکان‌هایی دارند که واجد منزلت است. به این ترتیب کسانی جای ایشان را در بافت تاریخی پر می‌کنند که اساساً توانایی مالی و زمینه تربیتی استقرار در جاهای واجد منزلت مکانی را ندارد و به عبارت دیگر منزلت مکانی برایشان مفهوم و اهمیت و ارزش ندارد. پس به مرور زمان بافت‌های تاریخی هم به لحاظ اقتصادی افول می‌کند و هم به لحاظ اجتماعی؛ زیرا ساکنین جدیدش اصالت و سابقه تعامل با محیط پیچیده و در هم تنیده بافت تاریخی را ندارند. طبیعتاً پس از گذشت یک نسل بافت‌های تاریخی به پهنه‌هایی از شهر تبدیل می‌شوند که با فرسودگی، فقر، نابهنجاری‌های اجتماعی، و نقصان خدمات شهری دست و پنجه نرم می‌کنند. البته این موضوع مختص ما نیست و سرنوشت تمام شهرهای دنیاست که برخوردار از یک بافت تاریخی اصیل است.

افت کیفیت و منزلت مکان موجب می‌شود حجابی بر روی ارزش‌های بافت تاریخی قرار گیرد که مانع از نمود آن ارزش‌ها باشد، و سخن راندن از بافت تاریخی عمدتاً به مصیبت، ناهنجاری، نا امنی، نابهنجاری، و غیره معطوف می‌شود. جالب است که در زمانه جدید این اتفاق برای بافت تاریخی هر شهری در هر کجای دنیا رخ داده است، آن را به بقیه بافت‌های تاریخی شبیه کرده است. یعنی مشخصه‌های برشمرده از بافت تاریخی پاریس، قبل از آنکه به آن رسیدگی شود، با آنچه درباره بافت تاریخی آشفته تهران گفته می‌شود یا آنچه در باب پکن یا استانبول یا آمستردام می‌گفتند و می‌گویند همسان است. انگار فصل مشترک چشمگیری پیدا می‌کنند؛ مثل آن است که آدم‌هایی با شخصیت متفاوت و متمایز هنگام بیماری بسیار به هم شبیه می‌شوند، و بیشتر آن بیماری به چشم می‌آید تا فردی صاحب شخصیت خاص. آن بیماری حجابی می‌شود که مانع تشخیص ما است. اینها به صفت بیماری به همدیگر شبیه می‌شوند. برای همین بافت‌های تاریخی عملاً از بیان دلالت‌های فرهنگی خود ناتوان شده و

به یک پهنه شهری پرمعضل تبدیل می‌شوند. تا جاییکه از نظر مدیران و متولیان و دلسوزان به مثابه یک عضو زخمی و عفونی از اندام شهر تلقی می‌شود. معمولاً هم اولین راه‌حلی که به نظرشان می‌رسد این است که با یک جراحی آن معضل را پاک کنند و به جای آن محیطی مرتب و پسندیده قرار دهند؛ پس بولدزرها به کار می‌افتند و مهندسان دست به کار می‌شوند.

بعد از جنگ دوم جهانی در شهری مثل پاریس که حاضر شد خفت تسلیم را پذیرا شود ولی بافت تاریخی خود را ویران نسازد، یک معمار سرشناس مثل لوکوربوزیه<sup>۱</sup> مبتنی بر وضعیت بغرنج بخش‌هایی از بافت تاریخی چنین طرح می‌دهد که بافت تاریخی پاریس که امروزه بواسطه شیوه‌های مدیریت عاقلانه پهنه‌ای مطبوع از شهر را تشکیل داده، خراب کند و به جای آن باغ - شهری با ساختمان‌های چهار - پنج طبقه بسازند. خوشبختانه او موفق نشد که طرح‌هایش را عملی سازد ولی اگر آن را محقق می‌ساخت، یکی از نخستین الگوهای کسانی را پی می‌ریخت که امروز در بافت‌های تاریخی ایران فعالیت می‌کنند. در بافت تاریخی پاریس آن اتفاق نیافتاد ولی در خیلی جاها متأسفانه حرف لوکوربوزیه‌ها پیش رفت. من در بازدیدی که در سال 1381 از بافت تاریخی شهر گنت در بلژیک داشتم، از شهردار آن شهر سؤال کردم از چه موقع مرمت بافت تاریخی شهر را آغاز کرده‌اید؟ پاسخ داد از 26 سال پیش. گفتم قبل از آن چه می‌کردید؟ گفت تخریب می‌کردیم! 26 سال است که تصمیم گرفتیم تا بافت تاریخی را با مرمت شهری احیا کنیم. پس اینچنین نیست که فقط در ایران شاهد این اتفاقات باشیم. در همه جای دنیا رفتار نسنجیده با بافت‌های تاریخی مسبوق به سابقه است.

در اولین مواجهه با بافت تاریخی از جانب کسانی که عوام و ناتوان از تشخیص و حل معادلات چندین مجهولی هستند، معمولاً آن را به معادله‌ای کم‌مجهول تبدیل می‌کنند و با توسل به راه حل ساده تخریب و نوسازی صورت مسئله را پاک می‌کنند. البته این الگوی پذیرفته شده جاهلان خیرخواه است لیکن عقبه این گروه معمولاً لشکر سوداگران است که توفان تخریب و نوسازی را پشتیبانی مؤثر می‌کنند. آن‌هایی که سرمایه‌گذاری می‌کنند این نگاه ساده‌انگارانه را دامن می‌زنند چون بافت‌های تاریخی غالباً در قلب شهرها قرار گرفته و بدین اعتبار از قبل دارای بهترین موقعیت از نظر دسترسی و تأسیسات زیربنایی است. اینان اگر بخواهند ساخت و سازهای خود را در اطراف شهر انجام دهند ناگزیر از صرف سرمایه هنگفتی برای ایجاد تأسیسات زیربنایی و دسترسی هستند در حالی که آن همه در بافت تاریخی موجود و سهل‌الوصول است.

البته این نگاه سوداگرانه فقط در میان سرمایه‌گذاران وجود ندارد! بلکه مدیریت شهری نیز به زودی متقاعد می‌شود که در بافت تاریخی همه چیز از قبل فراهم هست و بنابراین در این بافت‌ها زودتر از پهنه‌های حاشیه‌ای شهر می‌تواند به اهداف خود دست یابد. در مجموع بهتر است بگوییم این شیوه، یک شیوه ساده‌انگارانه است که معمولاً به ذهن‌های علیل و مغرض‌خواری می‌کند؛ کسانی که نمی‌توانند معادله پیچیده بافت تاریخی را حل و فصل کنند و یا کسانی که در پی به چنگ آوردن منافع سهل‌الوصول هستند به این راه‌حل ساده اکتفا می‌کنند و صورت مسئله را پاک می‌کنند و صورت مسئله ساده‌ای جانشین آن می‌سازند.

مرحله بعدی که یک قدم جلوتر می‌آید این است که بافت تاریخی را بخش واجد ارزش شهر می‌فهمند که با معضلاتی دست به گریبان است؛ مثلاً ساختمان‌های آن واجد ارزش است ولی دچار فرسودگی است و کیفیت زندگی در آن مطلوب و متناسب نیست. راه‌حلی که به نظرشان می‌رسد اینست که دخل و تصرف‌هایی در داخل بافت تاریخی بکنند که زمینه ورود زندگی جدید فراهم‌تر شود. مثلاً در کشور ما این عمل با خیابان‌کشی صورت می‌گیرد. بنابراین در بافت‌های تاریخی اغلب خیابانی عریض از

<sup>1</sup> - لو کوربوزیه (به فرانسوی: Le Corbusier) با نام اصلی شارل ادوارد ژانر (به فرانسوی: Charles-Édouard Jeanneret-Gris) (۱۸۸۷-۱۹۶۵) معمار، طراح، شهرساز، نویسنده و نقاش سوئیسی‌الصل ساکن فرانسه بود. وی به عنوان یکی از اولین پیشگامان معماری مدرن و سبک بین‌المللی مشهور است.

میان بافت گذرانده‌اند و اطرافش ساختمان‌هایی مدرن احداث کرده‌اند با این استدلال که زندگی در بافت تاریخی هم جریان پیدا کند. در نقاط دیگر دنیا نیز این راه‌حل را به کار بسته‌اند. حتی در بعضی جاها به سراغ این موضوع رفته‌اند که بناهایی بسیار مدرن در داخل بافت تاریخی ایجاد کنند و فعالیت‌های جدیدی را تعریف کنند که تأثیرات جانبی آن بر بافت تاریخی بازتاب داشته باشد. بهترین نمونه از این دست مجموعه مونپارناس است در پاریس. یک بلوک از بناهای تاریخی قرن 17 و 18 را تخریب کردند و به جای آن برجی رفیع به نام مونپارناس<sup>۲</sup> ساختند. حالا وقتی در افق شهر پاریس نگاه کنید دو عمارت از خط آسمان بالا زده است؛ یکی برج ایفل و دیگری برج مونپارناس. این برج در داخل بافت تاریخی با این استدلال احداث شده که ما با این تاسیسات بسیار پیشرفته و نوع فعالیتی که در آن جریان دارد می‌خواهیم بافت تاریخی را احیاء کنیم و کیفیت زندگی در داخل بافت تاریخی را متأثر از این فعالیت کنیم. ولی بعدها می‌بینند که هیچ تأثیر مثبتی نمی‌گذارد در عین اینکه آن فعالیتی هم که در آن ساختمان تعریف شده به دلیل هم‌جواری آن با بافت تاریخی نابسامان تحت تأثیر قرار می‌گیرد. شبیه این رویداد را در کشور خودمان البته با یک فاصله سی الی چهل ساله مشاهده می‌کنیم؛ مثل عمارت جهان‌نما در اصفهان یا پاساژها و دیگر تاسیسات تجاری در منطقه 12 شهرداری تهران که بر جای بافت تاریخی ساخته می‌شود. در شیراز نیز تحت عنوان طرح حرم تا حرم بخش قابل توجهی از بافت تاریخی تخریب شد تا تاسیسات جدیدی احداث شود شاید تأثیرات جانبی و وضعی مطلوب بر روی بافت تاریخی بگذارد. سالیان طولانی است که شاهدیم خراب‌آبادی آنجا برپا کرده‌اند. در شهر یزد با بلوار بسیج چنین تخریب وسیعی در بافت تاریخی صورت گرفت البته با نیت خیر!! مثل دوستی خاله خرسه که با نیت خیر برای دور کردن مگس از صورت اربابش با سنگ بر سر وی کوبید.

مرحله بعدی که در تجربیات حفاظتی کمتر به آن پرداخته‌ایم، تعریف مرکزی برای فعالیت‌های فرهنگی هنری با صورت کاملاً مدرن است که در مقیاس جهانی خدمات ارائه می‌دهد؛ و نمونه شاخص آن مرکز ژرژ پمپیدو<sup>۳</sup> در همان پاریس است. این ساختمان که در تضاد شدیدی با پیرامونش قرار دارد به جای 175 خانه قرن هجدهمی ساخته شده است. البته این مرکز به اعتبار فعالیتی که انجام می‌دهد اثرات بسیار مثبتی بر پیرامون خود دارد ولی به لحاظ سبک معماریش که به سان یک دهن کجی به بافت تاریخی محسوب می‌شود، موجب جنجال زیاد و برانگیخته شدن بحث‌های مفصل حول خود شد. جالب است که حال پس از سالها که از آن بحث و جنجال گذشته و گرد و خاکها خوابیده از مرکز ژرژ پمپیدو به عنوان یک تجربه تلخ در حوزه مهندسی، اقتصادی، و نگهداری در محیط آکادمیک فرانسه یاد می‌شود. آخرین باری که از آنجا بازدید کردم، نکته جالبی را برایم تعریف کردند؛ گفتند وقتی فعالیت مرکز ژرژ پمپیدو توسعه پیدا کرد و جا کم آمد، مجبور شدند چند باب از خانه‌های تاریخی اطراف را خریداری و بخشی از فعالیت خود را در آن بناها مستقر کنند. در این شرایط تقریباً همه پرسنل مرکز آرزویشان اینست که محل کارشان داخل آن ساختمان‌ها باشد و از مرکز مدرن منتقل شوند. این در حالی است که این شیوه رفتار متأسفانه در دانشکده‌های معماری ما به عنوان یک راه‌حل هوشمندانه تدریس می‌شود و بارها دیده‌ام در جلساتی که معماران و مشاوران پیشنهادی برای ساخت و ساز در بافت تاریخی داشته‌اند از مرکز ژرژ پمپیدو به عنوان یک برهان قاطع و مثال پیش‌برنده یاد کرده‌اند. جامعه معماران ما هنوز مطلع نشده است که سالهاست در دانشکده‌های معماری فرانسه، مرکز ژرژ پمپیدو به عنوان یک مثال ناموفق آموزش داده می‌شود. هنوز فکر می‌کنند این قبیل راه‌ها مد روز است و هیچ موقع برایشان سؤال پیش نیامده که چرا اقدامی شبیه به آن در بافت تاریخی پاریس تکرار نشد؛ با وجود آنکه بخش‌های دیگری از بافت تاریخی

<sup>۲</sup> - Montparnasse

<sup>۳</sup> - مرکز ژرژ پمپیدو (Centre Georges-Pompidou) نام مؤسسه هنری و فرهنگی است که در سال ۱۹۷۷ به نام ژرژ پمپیدو رئیس‌جمهور فرانسه در پاریس برپا شد. این گالری بزرگ‌ترین موزه هنر مدرن در جهان است که ۱۷۷۰۰ متر مربع سطح زیربنا دارد.

پاریس مثل کارتیبه لاتن، سن ژرمن و... وجود دارد که تازگی احیا شده‌اند ولی هیچ کدام از طریق راه‌حل ژرژ پمپیدو اقدام نکرده‌اند.

راه‌حل آخری که تازگی در بافت تاریخی به کار می‌رود و تحت عنوان «مرمت شهری» از آن یاد می‌شود چنان است که شهر را حائز مسایل خیلی پیچیده‌تر از بنا می‌داند و در احیای بافت تاریخی مثل مرمت بنا عمل نمی‌شود. ما نیز باید به گونه‌ای عمل کنیم که در بافت تاریخی علاوه بر ساختمان‌ها زندگی هم احیاء شود. می‌توان گفت در جاهای مختلف دنیا طی دو دهه اخیر تجربیات بسیار موفقی در این زمینه داشته‌اند. ولی کشور ما هنوز در این زمینه چندان فعال نشده و جامعه تخصصی ما هنوز با بحث مرمت شهری آشنا نشده است و بدنه مدیریتی نیز هنوز این موضوع را به جا نمی‌آورد.

در بافت‌های تاریخی با یک معادله چند مجهولی مواجه هستیم. ابتدا ضروری است که رابطه‌های یک معادله پرمجهول را پیدا کنیم؛ یعنی اگر یک معادله ده مجهولی داریم باید ده رابطه دخیل آن را پیدا کنیم و سپس هر ده مجهول معادله را همگام با هم حل نماییم. نمی‌توان یکی را حل کرده و بقیه را به حال خود رها کرد یا نادیده انگاشت. داخل بافت‌های تاریخی با یک سری مشکلات فنی، حقوقی، مدیریتی، اجتماعی و... سروکار داریم که باید برای هر کدام راه‌حل مناسب را پیدا کرد. اگر نتوانیم که معادله حل نشده است. جالب است بدانید که در ایران یک تجربه بسیار با ارزش و درخشان در بحث مرمت شهری وجود دارد که هر چند در دنیا مورد تقدیر قرار گرفت ولی هنوز نه جامعه تخصصی و نه جامعه مدیریتی ما توجه جدی‌ای بدان نکرده‌اند؛ و آن تجربه مرمت بازار تبریز است که بزرگترین سازه آجری جهان و وسیع‌ترین بازار سرپوشیده جهان محسوب می‌شود. آقای مهندس تقی‌زاده مدیر میراث فرهنگی آذربایجان شرقی در دوره دولت آقای خاتمی توانست با حل و فصل کردن همه معادلات حاکم بر بازار تبریز موفق شود و این کار را انجام دهد تا محیطی آلوده و ناهنجار و رو به ویرانی را به یک فضای مطلوب و دل‌نشین بدل کند. در اثر همین کارها بود که بازار تبریز توانست در فهرست میراث جهانی ثبت شد و جایزه معماری آقاخان<sup>۴</sup> را دریافت کرد.

به یاد دارم روزهای اولی که واحد بی‌تجربه سازمان میراث فرهنگی در بازار تبریز مستقر می‌شد قرار بر آن بود که بیش از 90 درصد هزینه را سازمان پرداخت کند و کمتر از ده درصد باقی مانده بر عهده ساکنین و شاغلین آنجا باشد. زمانی که کار شروع شد چون نگاه سازمان فقط فنی بود همه به فعالیتش معترض بودند و کار علی‌رغم میل باطنی کسانی که در بازار فعال بودند انجام می‌شد. ولی وقتی همکاران ما در میراث آذربایجان شرقی متوجه شدند که باید یک معادله چند مجهولی را حل کنند و فقط نمی‌توانند مسایل فنی را در نظر بگیرند، بعد از چهار الی پنج سال، نود و چند درصد هزینه‌های مرمت بازار تبریز توسط خود اهالی تأمین می‌شد و درصد خیلی پایینی توسط سازمان پرداخت می‌شد. ابتدا همه مدیریت کار به عهده میراث فرهنگی بود اما در انتها تقریباً نود و چند درصد مدیریت به عهده بازاریان بود و نقشی که سازمان ایفا می‌کرد محدود بود به نظارت‌های فنی، امور اداری، صدور پروانه فعالیت‌های مرمتی، و نیابت شهرداری و اداره گاز و... تنها در این زمینه‌ها اگر موضوعی بود میراث به واحدهای مربوطه مراجعه و مشکل را حل و فصل می‌کرد. نه اینکه مردم را بفرستد که این مسایل اداری مدیریتی را حل و فصل کنند. برای مثال مهندس تقی‌زاده برایم تعریف می‌کرد «روزی دیدم یکی از حجره‌داران بازار پیش من آمد در حالی

<sup>۴</sup> - جایزه معماری آقاخان: Aga Khan Award for Architecture-AKAA جایزه‌ای است که هر سه سال یک بار از سوی بنیاد شبکه توسعه آقاخان به یک یا چند معمار زنده اعطا می‌گردد. این جایزه که در سال ۱۹۷۷ از سوی کریم آقاخان پایه گذاشته شده، از نظر مالی برترین جایزه معماری در جهان به‌شمار می‌آید. به برنده این جایزه ۵۰۰،۰۰۰ دلار آمریکا داده می‌شود. جایزه معماری آقاخان بر خلاف جایزه پریترکر، بر روی شیوه‌های بومی و اسلامی و راهکردهای معماری کهن و نوین در توسعه جهان سوم نیز متمرکز است.

که معترض بود. تعجب کردم چراکه حجره او خیلی خوب مرمت شده و همه نیازمندی‌های او تأمین شده بود. علت اعتراض را پرسیدم جواب داد با کار مرمتی که صورت گرفته از ما مالیات چند برابر نسبت به سال‌های گذشته می‌خواهند و ما نسبت به اینکاری که انجام داده‌اید پشیمانیم. چون مأمور ممیز مالیاتی نگاه به اطراف و فضای حجره می‌کند و با توجه به شکل بودن فضا رقم مالیات را بالاتر از قبل برده است. این باعث شد نزد مدیرکل دارایی بروم و ازو سؤال کنم این مالیات‌ها را برای چه از مردم می‌گیرید؟ گفتند برای تأمین بودجه‌های شما. گفتم اگر شخصی به جای سازمان میراث اما تحت نظارت ما هزینه کند تا یک اثر تاریخی حفظ شود، شما باید مالیاتش را افزایش دهید؟! گفت نه! گفتم پس نباید مالیات این شخص را چند برابر افزایش دهید. در نهایت هم وقتی مدیرکل دارایی استان متوجه قضیه شد به ممیزهای مالیاتی دستور داد که فضاهای مرمتی تا چند سال از پرداخت مالیات معاف باشند و کسی به سراغشان نرود.» مطمئن باشید اگر خود حجره‌دار برای حل و فصل گره اداریش شخصاً به دنبال کار می‌رفت موفق نمی‌شد. میراث باید این نقش را ایفا کند و به این معنی مثل پنجره‌ای واحد می‌شود از سوی حکومت رو به مردم. وقتی به این ترتیب عمل شد، پس از سال‌ها که دیگر یک تشکل مدنی برای اداره بازار وجود نداشت، به این بهانه هیأت امنایی تشکیل شد و بزرگان بازار دور هم جمع شدند و با همدیگر برای حل و فصل مسایل همفکری می‌کردند و نهاد اجتماعی‌شان احیا شد و به ابعاد فرهنگی، اقتصادی، حقوقی، مدیریتی و... موضوع توجه شد و در نهایت بزرگترین بازار کشور به سرعت و با کیفیت احیا شد. پس حتماً در بافت تاریخی می‌تواند چنین اتفاقاتی رخ دهد. هر چند هر جا تفاوت‌هایی دارد که طبیعی است و دو معادله پنج مجهولی مثل هم نخواهند بود.

نکته آخر، بحث قوانین و مقررات است. ما از یک سو در خصوص بحث حفاظت از آثار و بافت تاریخی قوانین و مقرراتی داریم. حتی نسبت به خیلی از کشورهایی که فکر می‌کنیم در حوزه قوانین و مقررات پیشرفته‌تر هستند، قوانین بهتری هم داریم. فقط نکته‌ای که وجود دارد ذیل این قوانین باید دستورالعمل‌ها و مقررات تکمیلی دیگری باید تدوین شود. برای اولین بار موضوع میراث فرهنگی در برنامه پنج ساله سوم وارد شد. آنجا دو بند داریم که به بافت تاریخی معطوف است، و تکالیفی برای شهرداری‌ها و شورای شهر مطرح می‌شود. در تاریخ معاصر ما این اولین بار است که یک چنین اتفاقی می‌افتد. در برنامه پنج ساله چهارم این موضوع مؤکد و دامنه آن وسیع‌تر می‌شود. در نتیجه زمینه برای انجام کارهای ترویجی آماده می‌شد که باعث ایجاد تکلیف و فعال کردن دستگاه‌های مختلف می‌توانست بشود. خاطر هست در سال ۱۳۸۲ و ابتدای برنامه چهارم پنج هزار کارگاه مرمت در کشور فعال بود که اکثراً داخل بافت‌های تاریخی قرار داشت. از این پنج هزار تا دو هزار و پانصد تای آن توسط میراث اداره می‌شد و مابقی توسط شهرداری‌ها، وزارت مسکن و شهرسازی و بخش خصوصی فعالیت می‌کرد. این نشان‌دهنده تأثیر کارهای ترویجی بود. این را مقایسه کنید با سال ۱۳۷۷. ظرف پنج سال تعداد کارگاه‌های مرمتی در سطح کشور از ۲۷۶ به ۵۰۰۰ عدد رسید.

متأسفانه کل برنامه پنج ساله چهارم توسط دولت نهم معطل ماند و ظرفیت‌های قانونی و حقوقی خوب آن در زمینه میراث فرهنگی اجرایی نشد. ولی خوشبختانه در حال حاضر شاهد یک وضعیت جدید هستیم و در نقطه عطف قرار گرفته‌ایم. در طول تمام سال‌هایی که سازمان میراث فرهنگی فعالیت کرده و مسأله حفاظت مطرح بوده، از قبل از انقلاب تا دوره جدید همواره یک دستگاه مهم مثل وزارت و وزارت راه و شهرسازی (با در نظر گرفتن تغییر نام‌ها و ساختارهایی که این دستگاه پیدا کرده است) که به موضوع توسعه شهری می‌پردازد، به طور موازی در کارهای سازمان میراث فرهنگی دخالت می‌کرده است. تا قبل از دولت جدید، همیشه شاهد رویارویی این دو حوزه بودیم. در صورتی که حالا می‌بینید که این دو کاملاً همسو شده‌اند و به حفاظت از بافت‌های تاریخی عنایت خاص دارند. به نظر من این در ساختار اداری کشور یک نقطه عطف است. همین الان طرح‌هایی که نمایندگان مجلس به مناسبت برنامه پنج ساله ششم پیشنهاد می‌کنند به شدت روی بحث حفاظت از بافت

تاریخی متمرکز است. البته همچنان شاهد تخریب در بافت‌های تاریخی هستیم ولی رویکرد قانونی و اداری رویکردی است کاملاً مثبت و در جهت حفاظت نه تخریب. به نظر من این موضوع شرایط خیلی خوبی را فراهم خواهد کرد و امیدوارم طی برنامه پنج ساله ششم شاهد رویکرد جدیدی در احیای بافت‌های تاریخی باشیم و مردم و متولیان شهرهای ما متوجه شوند که بافت تاریخی یک معضل نیست بلکه ثروتی بسیار مهم است که نباید بدان در مقیاس محله‌ای و شهری پرداخت بلکه گاهی در مقیاس ملی حائز اهمیت است. بافت تاریخی محله فهادان یزد در مقیاس ملی موضوعیت دارد. یعنی مسائل آن دغدغه همه ملت ایران است. همه تقاضای دارند تا به آن رسیدگی شود نه فقط اهل محل و ساکنینش. انشا... در برنامه پنج ساله ششم شاهد این رویه باشیم که در این صورت مسایل بافت‌ها حل و فصل خواهد شد و به دنبال آن ارتقاء منزلت مکانی بافت‌های تاریخی تحقق خواهد یافت و آن جا به مهم‌ترین جای شهر بدل خواهد شد.

اگر این اتفاق بیفتد نخبگان، متمکنین، و کسانی که از نظر اجتماعی، علمی، هنری، و اقتصادی در مراتب بالاتر هستند، تمایل پیدا می‌کنند که در بافت تاریخی زندگی کنند و زندگی با کیفیت در آن رقم خواهد خورد.

**چیدمان: بحث بلوار بسیج شهر یزد را که شما مطرح کردید و اینکه به مانند تیغی از میان بافت تاریخی رد شده، این اتفاق افتاده است، اگر آن بلوار ایجاد نشده بود و الان می‌خواستند آن را ایجاد کنند قطعاً چنین نمی‌شد چراکه سطح آگاهی و اهمیت آن بالا رفته است، کما اینکه این اتفاق قرار بود در محدوده اطراف امامزاده رخ دهد و خوشبختانه نشد، حال چگونه می‌توان این اتفاق افتاده را با فضای پیرامونش همراه کنیم تا کمترین آسیب را بزند؟**

در وضعیت پیشین کالبد شهرها و بافت‌های تاریخی برای جامعه شهری حکم تنی را داشت که بر اثر قطع نخاع فاقد واکنش عصبی شده بود. طبیعتاً برای شخصی که قطع نخاع شده حتی قطع پاهایش هم نامحسوس است. به عبارت دیگر قطع شدن سیستم عصبی موجب بی‌تفاوتی به اعضا و جوارح و موجودیت و اهمیتشان می‌شود. خوشبختانه جهت حرکت فعلی و آینده این نوید را می‌دهد که سیستم عصبی شهرها و بافت‌های تاریخی در حال فعال شدن است و به نظر من این موضوع اتفاق خیلی مهمی است. چه کسی در فعال شدن سیستم عصبی نقش ایفا می‌کند؟ در اثر چه بود که این سیستم عصبی فعال شد؟ رسانه‌ها. نقش رسانه‌ها فعال کردن سیستم عصبی جامعه است. رسانه‌ها باید به شکل مستمر و عمیق این سیستم عصبی را فعال نگه دارند. البته شرط آن اینست که خود معرفت نسبت به ارزش‌های میراث فرهنگی را بالا ببرند. صرف اینکه نسبت به خرابی‌ها واکنش نشان دهند کفایت نمی‌کند. باید ارزش‌ها را هم آشکار کنند.

نکته دیگر اینکه وقتی داخل بافت تاریخی خرابی به وجود می‌آید حقیقتاً مثل این است که زخمی ایجاد می‌شود که حتی اگر ترمیم شود هم باز جای آن باقی می‌ماند. خوب است که جای آن بماند تا از یاد ما نرود و به یک عبرت تبدیل شود. تا دیگر احداث بلوار بسیج دومی به ذهن کسی خطور نکند. دائم باید آن را تذکر دهیم و نگذاریم در تاریکی فرو رود. اینکه چه کسانی بودند که این چنین فکر می‌کردند؟ با چه انگیزه‌هایی این کار را می‌کردند؟ جامعه شهری ما باید نسبت به این رویداد تلخ اشراف پیدا کند و گر نه اینکه بلوار را جمع کنیم و دوباره بافت تاریخی را احداث کنیم ممکن نخواهد بود. باید با یک تذکر دائمی حواسمان به این جای زخم باشد هر چند باید کاری کرد که تبعات زخم التیام یابد ولی جای زخم را نباید از بین برد تا معلوم باشد که دلیل زخم چه بوده است. در بحث مرمت شهری این موضوع هم مهم است.

**چیدمان: قوانین سازمان میراث فرهنگی و اتفاقاتی که در بدنه سازمان طراحی و تعریف شده آیا برای پیشگیری و پیشرفت ما کافیسست یا اینکه نیاز دارد چیزهایی به آن اضافه یا از آن کم شود؟ قوانین آنچه را مدنظر سازمان هست را پوشش می‌دهد؟**

اگر مقصود شما از قوانین آن چیزی است که مجلس شورای اسلامی تصویب می‌کند، به نظر من در آن زمینه هرچند کسری داریم ولی ظرفیت قانونی خیلی زیاد نیست. اما اگر مقصود شما از قوانین تمام قوانین، مقررات، آیین‌نامه‌ها، شیوه‌های تصمیم‌گیری دستگاه‌های مختلف هست، خیلی مشکل و کسری داریم. سازمان میراث فرهنگی در قانون تنها وظیفه حاکمیتی و نظارتی دارد. خودش وظیفه اجرایی در بافت تاریخی ندارد. وظیفه اجرایی در بافت تاریخی به عهده شهرداری‌ها و دستگاه‌های مرتبط به وزارت راه و شهرسازی است. میراث فرهنگی وظیفه دارد نسبت به حفاظتی که صورت می‌گیرد و طرح‌هایی که به اجرا در می‌آید نقش نظارتی و حاکمیتی خود را ایفا کند. یکی از مشکلاتی که ما داشتیم این بود که تا قبل از برنامه پنج ساله سوم این تصور وجود داشت که بافت‌های تاریخی متعلق به سازمان میراث فرهنگی است. جایگاه قانونی سازمان به عنوان نقش حاکمیتی موجود است. اما اینکه دستگاه‌های دیگر را بتوان نسبت به وظایف قانونی‌شان ملتفت کرد، ممکن است بگویند که ما قانون مصرح نداریم یا آیین‌نامه و مصوبه مصرح دولت نداریم. در این صورت سازمان باید آن را فراهم کند که مصرح شود. البته امروز وضعیت نسبت به 15 سال پیش خیلی بهتر شده و در همین حد هم از بسیاری کشورهای دیگر دنیا جلوتر هستیم ولی کشورهای زیادی هم هستند که وضعشان از ما بهتر است؛ نمونه آن ایتالیاست که تمام دستگاه‌ها ناگزیرند نقش حاکمیتی وزارت میراث فرهنگی را به رسمیت بشناسند.